ام البنین صدایت کنم یا...؟

**خدیجه پنجی**

سلام، مادر شهامت، مادر رشادت و مادر شهادت! چه نیک آرمیده‏ای! چقدر آسوده، صورت به خاک نهاده‏ای! انگار همین دیروز بود! علی علیه‏السلام به عقیل فرمود: برایم از قبیله‏ای رشید و شجاع، همسری بیاب!

و تو، برگزیده این انتخاب بودی تا قدم به خانه وحی بگذاری

تا سایه مهربانی‏ات را مادرانه، بر خانه وحی بگسترانی.

که تو هم فاطمه بودی؛ فاطمه‏ای که می‏خواست جگر گوشه‏های بانویش فاطمه علیهاالسلام را پناه باشد!

فاطمه‏ای که می‏خواست زینبِ فاطمه علیهاالسلام را مادری کند! فاطمه‏ای که می‏خواست حسین فاطمه علیهاالسلام را عاشقانه خدمت کند!

تو آمدی! یعنی باید می‏آمدی! تا مادر حماسه شوی و حماسه را در دامان خود بپروری.

هنوز تاریخ، لحظه ورودت به خانه وحی را به خاطر دارد!

تو، عروس مهربانی‏ها و خوبی‏ها، قدم به خانه نگذاشتی و گفتی: تا دختر بزرگ خانه اجازه نفرماید، وارد نمی‏شوم.

و این، از بانویی چون تو، دور نبود، که همه تاریخ، به ادب و نجابت و وقار تو سوگند می‏خورد.

تو آمدی و خاتون مهربان خانه شدی، تا زینب علیهاالسلام ، سنگ صبوری برای درد دل داشته باشد.

تا حسین علیه‏السلام ، بیش از این، در اندوه کوچه‏های بنی هاشم، تنها نماند.

تا حسین علیه‏السلام ... آه! همه می‏دانند که تو چقدر فرزندان فاطمه علیهاالسلام را دوست می‏داشتی.

آن‏قدر، به فرزندان بانویت فاطمه علیهاالسلام ، عشق داشتی که به مولایت علی علیه‏السلام گفتی: مولا! دیگر مرا فاطمه خطاب نکنید؛ به خدا تاب اندوه کودکان بانو را ندارم؛ نام فاطمه علیهاالسلام دل زینب را به درد می‏آورد. و آنوقت تو شدی ام البنین؛ مادر سروهای آزاده!

تو آمدی تا نوری دیگر از خانه علی علیه‏السلام ساطع شود و شعاعش، همه هستی را به تماشا بخواند. با تو، نور علی نور، تحقق یافت و ماه بنی هاشم، قمر منظومه ولایت گردید و به حق، تو لایق این ماه بودی.

ام البنین!

اینک تو مادر پسری هستی که قرار است علمدار کربلا باشد و ساقی گل‏های محمدی صلی‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم .

تو مادرِ آفتابی شدی، که قرار است، تمام عالم در سایه امن، بیاساید. و به راستی که فقط تو لایق این ماه بودی!

مگر می‏شود از تو نگفت؟

مگر می‏شود از آن همه عظمت حرفی نزد؟!

وقتی خبر شهادتِ پسرت را، امیدت را و نور چشمت را شنیدی، گفتی: پسرم فدای حسین فاطمه! سلام بر تو، مادر وفا، مادر ادب و مادر عشق!

ام البنین!